



خسروامیر حسینی

# چون صوفیان به حالت ورق‌صند مقتدا مائیتز هم به شعبده دستی بر آوریم آنها که به خبرنگاران رسانه‌ها به دید مزاحم نگاه می‌کنند

بازار سرمایه (ملابورس) که ارزشی حدود ۴۰۰ هزار میلیارد تومانی دارد در آن مدیرانی هستند که بنگاه‌های اقتصادی بزرگی را اداره می‌کنند و متأسفانه این مدیران بنگاه‌های بزرگ پاسدار رسالت خود در شفافیت در امر اطلاع‌رسانی نمی‌باشد.

مثلاً مدیر مجموعه‌ای که اداره شرکت‌های زیادی را برعهده دارد طبیعی است که از رسانه‌ها دوری کند و دنبال در دسر نباشد. دیدیم و شنیدیم که خبرنگاری را به جرم خبرنگار بودن و پرسش‌گری از نشست بی‌ادبانه اخراج کردند و عس و وار (سربازان ترک قدیم) چون بادی گاردهایی، با دستور ورود خبرنگار اکیدا ممنوع، گذاردند و نام خود را ..... نهادند و لیست این شرکتها در دست است و اگر نبود آن گذشته محمد مسعود و حادثه شب جمعه ۲۳ بهمن ۱۳۲۶ در برابر چاپخانه مظاهری خیابان مظاهری خیابان اکباتان و توقیف فله‌ای مطبوعات در سالیان پیش و ماهم تکه نانی به فردا می‌داشتیم این لیست را تاکنون افشای می‌کردیم و اگر به هر فشاری و ملاحظه‌ای نشده است فاش، قول می‌دهیم بنا به رسالتمان مبنی بر آگاهی بخشی و قسمی که بر قلم و نویسنده آن جاری است... انشاء الله با نام و نشان فاش خواهیم کرد. (نون و القلم و ما بسطرون) تا جرثومه‌هایی که بردند و خوردند و بما واگذارند یک کشور کم‌آب و خزانه خالی به نام و نشانی و مقام معرفی می‌کردیم. روز خبرنگار را پشت سر گذاریم تو گویی دولت زین روز بی‌خبر است و ما خود بخود تبریک گفتیم که خبرنگار خسته نباشید! برای شرح حال روزگار این جماعت دو مقال در پی آوریم تا باشد یادگار:

محمد مسعود، شب جمعه ۲۳ بهمن ۱۳۲۶ در برابر چاپخانه مظاهری (خیابان اکباتان) هدف گلوله قرار گرفت و به قتل رسید. محمد مسعود در سراسر دوران روزنامه‌نگاری‌اش از هیچ قدرتی هراسی نداشت و حتی بارها درباریان و شخص شاه را مورد نقد قرار می‌داد، بطوری که در شانزدهمین شماره مرد امروز طی مقاله‌ی نوشت:

«برای این مردم لخت و عوری که شاه را به عمر خود ندیده و در مدت حیات حتی شکمشان یک مرتبه سیر نشده و در این وطن عریض و طویل یک جا برای نشستن ندارند، شاه و وطن چه معنی و مفهومی خواهد داشت؟

آخر این چه شاهی است که دهها قصر و میلیونها فرش و لوازم

خانه دارد و مردم آن برای یک وجب جائیکه شب کودکان شیرخوار خود را بخوابانند معطل و سرگرداند؟»  
جسارت محمد مسعود تا حدی بود که در شماره ۲۱ آذر ۱۳۲۶ در «مرد امروز» در اقدامی حیرت‌انگیز و نمادین در حالی که قوام (تخت‌وزیر وقت) در اوج قدرت بود برای سر قوام السلطنه جایزه تعیین کرد.

سرانجام مقالات تند مسعود علیه دربار پهلوی در ۲۳ بهمن ۱۳۲۶ با دسیسه برخی از عوامل حزب توده توسط خسرو روزبه در خیابان اکباتان و مقابل وزارت فرهنگ با شلیک گلوله به مغزش از پای درآمد و مزد جسارت یک روزنامه‌نگار مطلع، شجاع و آگاه شلیک سرب به مغز شد.

بعدها نوشتند دویست هزار نفر در تشییع جنازه مسعود شرکت کردند. تحقیقات برای یافتن قاتل یا قاتلین مسعود از اولین ساعات بعد از ترور آغاز شد. دولت در مقابل خشم مردم چاره‌ی نداشت جز اینکه اعلام کند قاتل یا قاتلین مسعود سریعاً شناسایی و دستگیر می‌شوند. حتی گفته شد که شاه نیز مصرازه خواستار شناسایی و دستگیر قاتل مسعود است. با اینهمه، هر روز که می‌گذشت پرونده مسعود در کانال تاریک‌تری قرار می‌گرفت. از یک سو مردم و روزنامه‌ها هر کدام فرد یا گروهی را مسئول قتل مسعود معرفی می‌کردند، و از سوی دیگر شایعه‌سازان شایعات گوناگونی را دامن می‌زدند که همین شایعات لایه‌ای می‌شد برای پوشاندن حقایقی که ممکن بود روشن شود. بعضی از مردم اشرف را مسئول قتل مسعود می‌دانستند. بعضی دیگر ارتش و رزم‌آرا را متهم به قتل می‌کردند و بعضی دیگر، قوام السلطنه و ابتهاج و دیگران را. و در این میان پرونده همچنان مسیر خود را در تاریکی طی می‌کرد. تعداد زیادی از افرادی که به نوعی می‌توانستند در مظان اتهام باشند دستگیر و بعد از بازجویی‌های مقدماتی آزاد شدند و سرانجام بر اساس دلایل و شواهدی که به دست آمد، برادران لنگرانی مورد اتهام قرار گرفتند و مأمورین آنها را بازداشت کردند.

سالهای سال باور عمومی بر این بود که مسعود، قربانی حملات تندش به دربار - و مخصوصاً اشرف - شده است تا آن که سرانجام فاش شد تشکیلات پنهانی حزب توده او را کشته و با تبلیغات ماهرانه، انگشت اتهام را متوجه دربار کرده است. بهتر است ماجرا را از زبان احسان طبری، تئورسین حزب

توده و نفر دوم تشکیلات مزبور، بشنویم: «در سال ۲۳ بهمن ۱۳۲۶، محمد مسعود، در اثر گلوله یک تروریست کشته شد، تا آنجا که برای من معلوم است، ارگانهای رسمی حزب تصویری از آن نداشتند و نمی‌دانستند که در این واقعه، تروریست، سروان عباسی و آمر آن خسرو روزبه آن را در اعترافات خود افشاء کرد، مطابق توجیه او برای ایجاد یک شوک عصبی علیه دربار بود، زیرا خسرو اصمینیان داشت که قتل صدر صد به حساب دربار تمام خواهد شد» انور خامه‌ای می‌نویسد: «آنچه مسلم است اینکه کمتر کسی این ترور را به حزب توده نسبت می‌داد. من نیز مانند بسیاری از مردم آنرا کار درباری می‌پنداشتم. علت این حسن ظن چند چیز بود... از یک مشت تحصیل‌کرده اروپا دیده بسیار بعید می‌نمود که روزنامه‌نگاری را آن هم باین شکل فجیع به قتل برسانند... اما تنها پس از دستگیری خسرو روزبه در ۱۵ تیر ۱۳۲۶ و اعترافات او معلوم شد که کمیته ترور حزب توده این کار را انجام داده است.»

اما نورالدین کینوری دبیرکل حزب توده در قسمتی از اعترافاتش درباره‌ی او چنین گفته است:  
«محمد مسعود یک روزنامه‌ساز بسیار جنجالی به‌نام مرد امروز داشت و در آن حملات زیادی به شاه و اشرف و دربار می‌کرد. یک روز ما خبر شدیم که شب قبل او را ترور کرده‌اند. واقعاً همه ما تصور می‌کردیم که شاه و اشرف مسعود را کشته‌اند ولی بعد، پس از دستگیری خسرو روزبه و شخص ابوالحسن عباسی فاش شد که این قتل کار گروه روزبه و شخص (سروان) ابوالحسن عباسی بوده است. خود روزبه در محاکماتش این مطلب را به تفصیل شرح داد. جریان این بود که روزبه، جدا از سازمان افسران آزادخواه، یک گروه ترور مرکب از خودش، ابوالحسن عباسی، حسام لنگرانی، بانو صفیه (صفا) حاتمی - خواهر سرهنگ هدایت‌الله حاتمی - و چند نفر دیگر تشکیل می‌دهد که به سازمان افسری هیچ ربطی نداشت و حتی سیامک (سرهنگ) هم کوچکترین اطلاعی از آن نداشت.»

احسان طبری در این مورد می‌گوید: «دکتر بقائی دو سال بعد... سندی را افشاء کرد که نشان می‌دهد توجیه روزبه درست نیست. زیرا مسعود گویا سندی را دافر بر ارتباط رزم آراء و خسرو روزبه داشته است و لکن ماهیت و اعتبار

سند تاکنون پوشیده مانده است به هر حال داشتن دو نیت در آن واحد (نیت شخصی و نیت جمعی) تغییری در نفس محکومیت ترور مسعود نمی دهد.»

ناگفته نماند که حسام لنگرانی، مسئول چاپخانه مخفی حزب توده، هم به علت اعتیاد شدید به هروئین و حیف و میل مالی، بعدها تحت نظر خسرو روزبه ترور گردید!

در هر حال محمد مسعود که با دکتر حسین فاطمی دوستی دیرینه ای داشته، ظاهراً دشمنان فراوانی داشته است و همگی از مرگ او سود می برده اند. (حسین فاطمی و محمد مسعود هر دو قربانی ترور شدند و عیب آنکه دکتر فاطمی در چهارمین سالگرد ترور محمد مسعود در گورستان ظهیرالدوله شمیران در حالی که پشت تریبون قرار گرفته بود و می گفت: «گلوله ای که مغز مسعود را پریشان کرد ایران را تکان داد.» مورد اصابت گلوله نوجوان ۱۵ ساله ای به نام «محمد مهدی عبدخدایی» قرار می گیرد و فاطمی برای خروج گلوله به بیمارستان منتقل می شود البته فاطمی پس از زنده ماندن از ترور بدست محمد عبدخدایی از فدائیان اسلام پس از کودتای ۲۸ مرداد به دستور شخص شاه اعدام شد.)

بله این گونه ترورها و اعدامها و حذف های فیزیکی، که کم هم نیستند، همگی نشان از سنت رایج غلطی است که بر عرصه سیاست ما طی سالیان سال حاکم بوده است و تا زمانیکه این گونه روش ها پابرجاست، امیدی به استقرار آزادی و دموکراسی نباید داشت.

اما مقال دوم :

دکتر باستانی پاریزی استادی که سابقه نیم قرن تدریس در دانشگاههای برتر ایران را داشته است و استاد مسلم تاریخ که نثر شیوای او همواره زبانزد عام و خاص بوده است در کتاب کاخ سبزی می فرمایند: استاد یغمایی مدیرمسئول نشریه وزین یغما که در زمان خود به عنوان یک نشریه پیش رو و تاثیرگذار در مکتب آزاد اندیشی، نوگرایی عملا به مکتبی برای آزادی خواهان و روشنفکران آن عصر ایران از جمله بدیع الزمان فروزانفر، احمد شاملو، علی اکبر دهخدا و تنی دیگر از دگراندیشان و روشن اندیشان به نام نامی ایران بود، جمع آوری، تهیه، تنظیم و گردآوری مطالب نشریه در هر شمارگان داستانی با خط سیر ثابت ولی پر از تلاطمات داشت، بدین گونه که در هر شمارگان پس از سختی های فراوان و دشواری که براستاد مستولی می گشت استاد پس از تهیه مقداری کشتک که در تفرغ می سباید و مقداری هم روغن خود به آن می افزود و نان خردی که از خور و بیابانک برایش می آوردند به قول امروزی ها کل جوشی به بدن می زد و پاشنه ورکشیده به سوی چاپخانه راهی می شد. جالب آنکه استاد یغمایی از حروفچین گرفته تا مصحف و توزیع کننده به همگان می گفت: این شماره آخرین شماره است. آخر دست خالی و تهدید هر روزه و سختی بسیار دل و دست وفادارترین عاشقان سینه چاک را می لرزاند چه باشد من که همه سرمایه ام یک قلم است و ...

این توشه نیم قرن استاد به گواه همه صاحب نظران و بزرگان علم و فرهنگ و ادب این کشور خدماتی بر نسل های بعد از خود داشت که هنوز ما در درک درست آن ناتوانیم و بس.

به قول کلبه و دمنه این مثال ها بدن آوردن تا بگویم ...

«هنر نزد آنهایی است که با قلمشان حرف می زنند». خطاب این عبارت به خبرنگاران و روزنامه نگارانی است که روایتگر واقعیت های جامعه هستند؛ قشری که همواره مطالبه گر آزادی بیان و قلم بوده و دغدغه های جز عدالت، شفافیت و راستگویی مسوولان ندارند.

خبرنگاران در ایران در حوزه های مختلفی قلم می زنند و به انتشار اطلاعات و تحلیل های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می پردازند، اما حرفه ژورنالیسم نیز در سال های بعد از انقلاب در کشور ما در همه ابعاد توسعه پیدا کرده است، یکی از توسعه های سال های اخیر در حوزه ژورنالیسم مربوط به حوزه های تخصصی است. در سال های گذشته تخصصی نویسی با آمدن رسانه های تخصصی رواج پیدا کرده و بازار سرمایه کشور هم از توسعه رسانه های تخصصی بی نصیب نبوده است.

اما هر چند عالم رسانه در حوزه های دیگر، رشد و بالندگی ویژه ای را به خود دیده است، اما در بازار سرمایه نیاز به اشراف و تخصص بالا از یک طرف و موضع نهادهای نظارتی و گاه اجرایی در قبال جریان آزاد اطلاعات در کنار مدیرانی که می خواهند بدون دردسر کار کنند، سبب شده تا رسانه های تخصصی بورس رشدی بسیار آرام را تجربه کرده و حتی در برخی موارد در جابزند.

در ابتدا به بررسی موضوع نیاز به اشراف و تخصص برای بورس نویسی می پردازیم، همان طور که می دانید در حوزه بورس سازمان بورس و اوراق بهادار برای فعالیت های حرفه ای از جمله معامله گری، تحلیلگری و... گواهینامه تخصصی و حرفه ای صادر می کند. هم اکنون دهها تن از فعالان بازار سرمایه دارای مدارک معامله گری، تحلیلگری و... هستند. اما آیا آماری از شمار بورس نویسندگان حرفه ای داریم؟ اخیرا کمیته رسانه بازار سرمایه که زیر نظر سازمان بورس فعالیت می کند، آماری از تعداد بورس نویسندگان تهیه کرده است.

بر اساس این آمار تنها ۴۰ نفر خبرنگار حرفه ای در حوزه بورس قلم می زنند که البته به زعم نگارنده تعداد خبرنگاران مسلط به تجزیه و تحلیل صورت های مالی و دارای شناخت کافی از بازار سرمایه از عدد انگشتان دست هم کمتر است. دلیل این موضوع البته واضح و مشخص است، چراکه کمتر روزنامه نگاری به فعالیت در حوزه تخصصی بورس ترغیب می شود، زیرا از نظر مزایای شغلی تفاوت چندانی بین حوزه بورس و سایر حوزه های خبری وجود ندارد. اما پیچیدگی ها و حساسیت ها و البته مخاطرات قلم زدن در این حوزه بسیار بالاتر از سایر حوزه های حرفه ای است. یک خبرنگار بورس باید بتواند صورت های مالی را بخواند، از مشاهده ترازنامه شرکت به واقعیت های درونی شرکتها و بنگاه های اقتصادی پی ببرد،

شهامت نوشتن ابهامات ناشران را داشته باشد، درگیر منافع شخصی نشود و در یک کلام خواندن و نوشتن مالی بلد باشد و از انتقاد و مخاطرات آن نترسد. ولی در روی دیگر سکه بورس نویسی، مخاطرات مواجهه با برخی نهادها و بعضا برخی افراد که جریان آزاد اطلاع رسانی را بر نمی تابند، وجود دارد.

بازار سرمایه کشور به رغم سپری کردن عمری ۴۷ ساله، به لحاظ توسعه یافتگی هنوز نوپا است، از این رو نهادهای نظارتی و اجرایی آن، به لحاظ رسانه های چندان بازگسترده عمل نمی کنند. این نهادها برای اداره بازار سرمایه کم عمق ما به کنترل جریان رسانه های می پردازند، گاه تالارهای گفت و گوی بورسی را محدود می کنند و گفت و گوی شفاف و چالشی با رسانه ها پرهیز می کنند.

البته دستورالعمل هایی می نگارند برای اینکه اطلاعاتی خارج از سامانه های تحت امر در سایر رسانه ها منتشر نشود و حتی برای کانالیزه کردن اطلاعات هم بعضا دست به ایجاد از گان های سازمانی می زنند تا عملا رسانه ها هر چه را که از گان های بورسی نشر می دهند باز تاب دهند.

در این جا یک عامل دیگر هم هست که سبب شده رسانه ها در بورس کمتر رشد کنند و آن ویژگی محافظه کارانه اقتصاد ایران است.

در بازار سرمایه ما که ارزشی حدود ۴۰۰ هزار میلیارد تومان دارد، مدیرانی هستند که بنگاه های اقتصادی بزرگی را اداره می کنند، مثلا مدیر مجموعه ای که اداره شرکت های زیادی را بر عهده دارد طبیعی است که از رسانه ها دوری کند و دنبال دردسر نباشد. آنها به خبرنگاران رسانه ها به دید مزاحم نگاه می کنند، چون از نظارت مستقلانه رسانه ها نگران هستند.

اما ادامه این وضع برای ما رسانه ها چندان با دوام و طولانی نخواهد بود. به هر حال از انتخاب حسن روحانی به عنوان رئیس دولت یازدهم مشخص است که مردم شفافیت و عدالت را مطالبه کرده اند، بنابراین دیری نمی پاید که رسانه ها در ایران بیش از شرایط کنونی توسعه یابند، حتی در حوزه بورس و مدیران و مسوولان هم چاره ای جز تمکین به شفافیت و نظارت مستقلانه رسانه ها ندارند و آینده از آن رسانه ها است.

با تمام توان فریاد برآیم به آنهایی که به واسطه مسئولیت و مقامشان بردند و خوردند و کنون در گوشه ای خلوت آر میدند (بخوانید ویلاهای جنوب اروپا و قصرهای منترال و ونکوور در کانادا و...) بدانند قلم و زبان گویای ما طشت رسوایی آنان را بصداد آورده و مردم این مرز پرگهر انتقام از ایشان به خاطر سوء استفاده از مقام و منصب و عدم پاسخگویی و شفافیتشان در برابر خبرنگاران به عنوان چشم و گوش این مردم خواهند گرفت و آنان که قلم از خود رانند و حرمت خبرنگار پاس نداشتند بدانند ما نه از میخ و سیخ و داغ و درفش می ترسیم نه از گلوله سربی باکمان باشد. ما از مخاطرات لرزمان نباشد که ما مسلمانیم و از ترس هراسمان نباشد.

**روز خبرنگار بر همه همکاران مبارک.**